

## آن روزهای حماسه

سرتیپ رضا صبوری زاده  
قسمت پایانی

فردای آن روز سرپرستی گروهی را برای شناسایی منطقه به عهده گرفتیم. سپس چند مسیر مختلف را طی کردیم تا این که در آن نزدیکی به محل بنه تیپ ۵۵ هوارد رسیدیم؛ دشمن به هنگام عقب نشینی همه آن منطقه را تله کرده بود. زمانی متوجه دام دشمن شدیم که خود را در میان آن یافتیم. با احتیاط، همراهانم را به عقب برگرداندم. خوشبختانه اتفاقی نیفتاد. گروهی را در همان نزدیکی مستقر نمودم تا آخرین وضعیت دشمن را به ما گزارش کنند. عصر همان روز یک دستگاه جیپ از سمت قرارگاه به ما نزدیک شد. به محض توقف خودرو مشاهده کردم که فرمانده نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران به همراه تنی چند از مشاورینش جهت بررسی اوضاع به آن محل آمده است.

حضور غیر مترقبه فرمانده نیرو و همراهان در جمع پرسنل گردان آن هم در آن شرایط خطرناک و در خط مقدم، موجی از خوشحالی را به وجود آورد و روحیه ای تازه به همه داد.

براساس تدبیر فرماندهان عملیات، قرار شد گردانم را تا نزدیکی بیمارستان و تپه گچی به عقب ببرم تا ارتباط با خط پشتیبانی برقرار گردد که البته در آن شرایط تدبیری درست بود. همان جا مقداری وسایل مورد نیاز گردان را از فرمانده نیرو تقاضا کردم که ایشان موافقت کرد و در حدود نیمه شب همان شب همه وسایل مورد نیاز به دستم رسید.

پس از این که گردان را در محل جدید مستقر ساختم عملیات ایذایی خود را علیه نیروهای تجاوزگر دشمن آغاز کردیم. با وجود مجروحیتی که داشتم چندین مرحله عملیات را به همراه پرسنل گردان انجام دادم.

هر شب به عمق مواضع دشمن نفوذ می کردیم و ادوات زرهی

به بیمارستانی رسیدیم که دشمن در یورش وحشیانه اش آن را کاملاً از بین برده بود و همه چیز را به تلی از خاک میدل ساخته بود! آنان چند بمب شیمیایی را هم در آن جا منفجر کرده بودند و اطراف محوطه بیمارستان مین گذاری شده بود. بعضی از مینها به یکدیگر تله شده بودند. در همان لحظه اول ورود یکی از پرسنل گردان به خاطر برخورد با مین، شهید شد؛ نیروهای بعثی به هنگام عقب نشینی حتی تمام پلهای مسیر را خراب کرده بودند و مدخل پلهای هم مین گذاری شده بود.

مقصد ما، پل هفت دهنه در مسیر چاده نفت شهر بود. با احتیاط پیش رفتیم. هر لحظه امکان داشت با موانعی تازه مواجه شویم که دشمن به هنگام عقب نشینی در تمام طول مسیر کار گذاشته بود. به هر طریقی بود به پیشروی خود ادامه دادیم و به جایی رسیدیم که حتی افراد دشمن را به وضوح مشاهده می کردیم. گروهی از آنان سرگرم استراحت و یاد در حال درست کردن چای بودند. گرچه بخشی از مسیر را توانستیم با چند دستگاه خودرو که لشکر برای ما فرستاده بود، سواره طی کنیم اما به محض این که به محل رسیدیم، خودروها همان جا ما را پیاده کردند و به سرعت به عقب بازگشتند.

در آن شرایط حتی یک دستگاه بی سیم هم در اختیار نداشتیم تا بتوانیم ارتباط خود را حفظ کنیم.

برای تقویت روحیه پرسنل، کمی با آنان صحبت کردم. آن گاه محل استقرار هر گروهان را مشخص نمودم.

آن شب برای این که به پرسنل روحیه بیشتر بدهم تصمیم گرفتم حدود صد متر جلوتر از همه بخوابم. اگرچه خواب نبودم اما حضور من در پیشاپیش همه پرسنل سبب شد تا با آرامش خیال بیشتر به استراحت پردازند.

آنان را هدف قرار می دادیم، به طوری که آنها را وادار به عقب نشینی به مواضعی دیگر می نمودیم. در مراحل بعدی، نیروهای دشمن را تا سومار عقب راندیم و این خود تا حدودی موجب بالا رفتن روحیه و آرامش درونی پرسنل گردان شد.

#### عملیات شبانه

گردان ما اولین گردانی بود که پس از حمله دشمن در تاریخ ۶۷/۴/۳۱ مأموریت یافت تا با نیروهای متجاوز دشمن مجدد درگیر شود.

عقب راندن دشمنی که تا آبادی "ذرنی" پیش آمده بود، کاری آسان به نظر نمی رسید. بخصوص که امکانات ما بسیار اندک بود و آنان به انواع تجهیزات مدرن مجهز بودند. وضعی غیر قابل تحمل به وجود آمده بود ولی غیر قابل تحمل تر از آن، حضور نیروهای دشمن در خاک میهن اسلامی بود که بیش از پیش ما را عذاب می داد.

باید به هر وسیله ای شده متجاوزان را به عقب می راندیم. پس از ارزیابی امکانات گروهانها به این نتیجه رسیدیم که بهترین راه برای ضربه زدن به دشمن، عملیات شبانه است. خیلی خوب متوجه شده بودیم که نیروهای بعثی وابستگی زیاد به ادوات زرهی دارند. اگر ما موفق به انهدام تانکها و نفربرهایشان می شدیم، در آن صورت رعب و وحشت زیاد در آنان ایجاد می شد، در نتیجه مجبور به عقب نشینی می شدند؛ برای اجرای این طرح چندین گروه آرپی جی زن ماهر، تشکیل دادیم. این گروهها وظیفه داشتند روزها را به استراحت بپردازند و هنگام شب به شکار ادوات زرهی دشمن بروند. گروههای آرپی جی زن هر شب با دریافت مأموریت جدید به عمق مواضع دشمن نفوذ می کردند و در این مأموریت تنها وظیفه شان انهدام تانکها و نفربرهای دشمن بود.

این کار را هر شب انجام می دادیم به طوری که گزارشهای رسیده بسیار رضایت بخش بود، به همین دلیل دستور دادم تا حصول نتیجه نهایی به کار خود ادامه دهند.

نیروهای بعثی که متوجه نمی شدند از چه جهاتی ضربه می خورند، هر شب تا صبح به انتظار می نشستند. سرانجام مجبور شدند برای حفظ نیروهای خود، مرحله به مرحله عقب نشینی کنند تا جایی که از پل هفت دهنه و سه راهی "کاشی پور" نیز عقب تر رفتند.

گرچه نیروهای بعثی مجبور شدند بسیاری از مناطق اشغالی را ترک کنند اما به هنگام عقب نشینی کلیه پلهای مسیر را تخریب کردند، و بنه ها را به آتش کشیدند و معبرها را مین گذاری کردند تا رزمندگان اسلام نتوانند به آسانی به تعقیبشان بپردازند.

صبح یکی از روزها که به اتفاق افسر عملیات و افسر رکن دوم برای بررسی منطقه به خط مقدم رفته بودیم، متوجه شدیم که دشمن بسیاری از معابر مین گذاری کرده است. به هر طریقی بود تا پل هفت دهنه پیش رفتیم. پل دیگر قابل استفاده نبود، ناچار شدیم از داخل رودخانه عبور کنیم. همین که به وسط رودخانه رسیدیم، ناگهان متوجه شدیم که در اطرافمان انواع مینهای ضد خودرو و ضد نفر قرار گرفته است.

فوری به وسیله بی سیم از پرسنل مهندسی - رزمی کمک خواستیم.

تعداد مین آن قدر زیاد بود که قدرت کوچکترین حرکتی را نداشتیم، حتی قادر نبودیم از خودرو پیاده شویم. همان جا منتظر ماندیم و طولی نکشید که پرسنل مهندسی - رزمی سر رسیدند و

شروع به پاکسازی مینها کردند.

ابتدا مینهای اطراف خودرو را خنثی کردند. ما هم خودرو را آهسته، آهسته به عقب بردیم و بر روی جاده آسفالت متوقف کردیم تا بقیه مسیر پاکسازی شود.

نیروهای دشمن به هنگام عقب نشینی حدود پنجاه متر از جاده و داخل رودخانه را آن چنان مین گذاری کرده بودند که اگر جنبنده ای از آنجا عبور می کرد، سالم نمی ماندند. آن روز با وجودی که تا وسط میدان مین هم پیش رفته بودیم اما به خواست خداوند هیچ گونه آسیبی ندیده بودیم.

#### نفت شهر مظلوم!

چندی پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و اعلام آتش بس به تیپ تحت فرماندهی من مأموریت داده شد تا مسؤولیت پدافند از نفت شهر را به عهده بگیرم. بعد از ابلاغ مأموریت، یکانها را آماده کردیم و به سوی نفت شهر به راه افتادیم.

اینک به سوی شهری می رفتیم که از ابتدای جنگ تا زمان آتش بس در اشتغال نیروهای بعثی بود. در واقع پس از اشتغال شهر توسط دشمن این اولین بار بود که وارد آن شهر می شدیم. همین که به منطقه عمومی شهر رسیدیم به صحنه هایی عجیب برخوردیم که دل هر بیننده را به درد می آورد. صحنه هایی که از هر گوشه اش بوی وحشی گریهای دشمن به مشام می رسید و روح انسان را می آورد.

صحنه هایی که از مظلومیت نفت شهر سخن می گفت، شهری که اگر جای جای آن زبان می گشود به یقین می توانست قصه هایی دردناک از جنایات دشمن برایمان بازگو کند.

شهری که معدن طلای سیاه کشور لقب داشت و چشمه های نفت از دل آن می جوشید و بر بستر زمین جاری می شد، اینک به ویرانه ای تبدیل گردیده بود.

دشمن در مدت اشغال نفت شهر آن قدر میادین مین در اطراف آن ایجاد کرده بود که هیچ جنبنده ای قادر به حرکت در آن منطقه نبود. میادین مین از هر طرف شهر را احاطه کرده بودند.

وسعت میادین مین گاهی به ده کیلومتر مربع هم می رسید. انواع مینهای ضد تانک، ضد خودرو، ضد نفر و همچنین تله های انفجاری منور که به وسیله سیمی نازک به هم متصل شده بودند.

در قسمت شمالی شهر سه میدان بزرگ مین هر کدام به ابعاد ۱۰۰۰×۱۰۰ متر وجود داشت. از سمت شرق نیز تا چندین کیلومتر از مسیر، مین گذاری شده بود. علاوه بر همه اینها، موانع متعدد از جمله سیم خاردار، و کانالهای مختلف پر از مین وجود داشت که از سمت جنوب تا ارتفاعات «سلمان کشته» امتداد می یافت.

موانع آن قدر زیاد بود که حتی نیروهای دشمن نیز به هنگام عقب نشینی داخل آنها گیر کرده و گروهی در اثر انفجار مین به هلاکت رسیده بودند. داخل رودخانه های اطراف نفت شهر نیز مین گذاری شده بود که تنها با منفجر کردن آنها توانستیم رودخانه ها را پاکسازی کنیم.

هنگامی که وارد شهر شدیم مشاهده کردیم که همه چیز به ویرانه ای تبدیل شده است. دیگر هیچ آثاری از آبادانی در شهر دیده نمی شد. نفت شهر را قبلاً هم دیده بودم. شهر دارای دو بخش مسکونی و تجاری بود. محل دیگری نیز برای سکونت کارمندان شرکت نفت وجود داشت که همه این مکانها کاملاً از بین رفته بود. از سمت غربی شهر رودخانه ای عبور می کرد که شهر نفت خانه عراق را از نفت شهر

چاههای نفت، بار دیگر حیات به نفت شهر بازگشت و نوید بخش زندگی دوباره گردید. با این حال تلخیهای به جای مانده از وحشیگریهای دشمن زبون چیزی نبود که به این زودیها از خاطرها زدوده شود.

بعد از آن نیز بارها بر اثر مینهای به جا مانده از دشمن، حوادثی تلخ و ناگوار به وجود آمد و تعدادی از پرسنل ایثارگر ارتش به شهادت رسیدند.

یادم هست یک روز چوپانی به همراه گله گوسفند خود وارد یکی از همان میادین مین در اطراف نفت شهر شد. ناگهان صدای انفجارهای پی در پی توجه همه را به سوی خود جلب کرد. ابتدا تصور کردیم حمله ای از سوی دشمن صورت گرفته اما وقتی به محل حادثه رسیدیم با صحنه ای دلخراش مواجه شدیم. نزدیک به چهل رأس گوسفند به همراه چوپان روی میدان مین تکه تکه شده بودند. گوسفندان باقی مانده نیز وحشت زده به این طرف و آن طرف فرار می کردند و هر بار با برخورد به مینها متلاشی می شدند و به هوا می رفتند، حتی کرکسها که برای خوردن لاشه های گوسفندان به آن محل نزدیک شده بودند بی نصیب از ترکشها نشده، جان خود را از دست می دادند به طوری که لاشه هایشان در اطراف پراکنده شده بود. ناگزیر، از چند کیلومتر جلوتر کلیه راههای عبور و مرور را مسدود کردیم و از رفت و آمد افراد محلی و چوپانها به منطقه مین گذاری شده جلوگیری به عمل آوردیم.

لحظه ای که به صحنه دلخراش می نگریستم به یاد آوردم که دشمن زبون همه آن میادین مین را برای گرفتن جان رزمندگان اسلام ایجاد کرده بود و در طول جنگ نیز بسیار اتفاق افتاد که رزمندگان اسلام با آگاهی از همه خطراتی که تهدیدشان می کرد، با عبور از چنین میادین مین قطعه قطعه شدند و با ایثار جان خویش، راه را برای کسب پیروزیها بزرگ هموار ساختند.

همان جا بار دیگر خدا را شکر کردم که دشمن خبیث با وجود همه آن موانع که ایجاد کرده بود، هرگز نتوانست به اهداف پلید خود دست یابد و دست تجاوزگر او برای همیشه از میهن اسلامی کوتاه شد.

جدامی کرد و تنها راه ارتباطی بین دو شهر نیز از طریق پلی که بر روی رودخانه قرار داشت، می گذشت.

شاید یکی از دلایلی که سبب شده بود نفت شهر تا آخرین لحظه جنگ، در اشغال دشمن باشد به خاطر تسلطی بود که آنان از روی ارتفاعات بر این شهر داشتند، زیرا نفت خانه عراق بر روی ارتفاع و نفت شهر در پایین ارتفاع واقع بود. در حقیقت نفت شهر طی هشت سال دفاع مقدس تاوان کینه توزیهای دیرینه دشمنی را پرداخته بود که به چشمه های جوشان نفتش حسادت می ورزید.

چیزی که در همان لحظه های اول ورود به شهر توجه هر بیننده را به خود جلب می کرد، چاههای نفت عراق در شهر نفت خانه بود که بر فراز بلندی، آتش آن در هوا زبانه می کشید و تلمبه خانه هایش برای استخراج نفت کار می کرد. اما چاههای نفت در این شهر ویران شده، خاموش بود. نیروهای بعثی در همان اولین روزهای اشغال شهر حدود سیزده حلقه چاه موجود را به طور کامل ویران کرده و تأسیسات نفتی آن را از بین برده بودند.

بعد هم دهانه چاههای نفت را بسته و روی آنها را با سیمان و تیر آهن چنان مسدود کرده بودند که دیگر قابل استفاده نبود. سپس روی همه آنها را چندین تن خاک ریخته و مسطح کرده بودند تا هیچ اثری از چاههای نفت باقی نماند. حتی به همین هم اکتفا نکرده بلکه اطراف تمامی چاههای نفت را به وسعت چند کیلومتر با سیم خاردار و سنگ پوشانده بودند و بین آنها را نیز مین گذاری کرده بودند تا هیچ جنبنده ای نتواند به چاههای نفت نزدیک شود. همه اینها نشانه ای از خیانت و کینه توزیهای دیرینه دشمن بعثی نسبت به این شهر مظلوم بود.

با یک نگاه گذرا به اوضاع و احوال منطقه می شد دریافت که چه مسوولیت سنگین به عهده یکان ما باشد. تأمین امنیت منطقه، پاکسازی و جمع آوری میادین مین به منظور آماده سازی محل جهت ورود سایرین، از جمله این مسوولیتها به شمار می رفت. طولی نکشید که واحدهای مهندسی - رزمی لشکر با حضور خود در منطقه کار پاکسازی میادین مین را با همکاری یکان تحت امر من آغاز کردند، کاری بسیار دشوار و خطر آفرین که به طور شبانه روزی تا ماهها ادامه داشت. هر روز هم عده ای از پرسنل ایثارگر به هنگام خنثی سازی مینها به شهادت می رسیدند.

میادین مین چنان پیچیده و به هم تله شده بود که حتی پرسنل مهندسی - رزمی با همه تجربه شان هر بار متحمل تلفاتی تازه می شدند. هر روز شاهد حادثه ای ناگوار در میدان مین بودیم. با کوچکترین غفلت فاجعه ای به بار می آمد و بدن رزمنده ای در اثر انفجار مین قطعه قطعه می شد، گویی که جنگ هنوز به پایان نرسیده است و این واقعیت نشان می داد که تا برداشته شدن آخرین مین، دشمن همچنان در داخل میهن اسلامی حضور دارد. با وجود همه این مشکلات کار پاکسازی به طور شبانه روزی ادامه داشت. سرانجام پس از پاکسازی منطقه، مسولان شرکت نفت با حضور گسترده خود کار طاقت فرسایی دیگر را برای راه اندازی چاههای نفت و تلمبه خانه ها آغاز کردند.

کار حفر چاهها جدید، احداث تلمبه خانه ها و لوله گذاری تا محل پمپاژ، نزدیک به دو سال طول کشید. بالاخره خستگی کار مداوم و چند ساله با شروع به کار اولین تلمبه خانه از تن همه کسانی که شبانه روز زحمت کشیده بودند خارج شد. یا به جریان درآمدن